



چقدر پول آدامس می‌دهید؟

وقتی(کتاب)جزو لوازم زندگی شد، دیگر گران نیست. روی المعجم‌الوسیط، کتاب به آن بزرگی، ۲ هزار تومان قیمت گذاشته‌اند. شما ۲ هزار تومان را به بازار ببرید، ببینید با آن چه می‌دهند. البته کسانی هستند که نمی‌توانند همه لوازم زندگی را بخرند، پول ندارند، یا کم دارند، برای آنها باید فکری کرد، آن جزو مسائل ما است. اگر کتاب واقعا جزو ضروریات زندگی به حساب بیاید، گران نیست. شما یک جفت جوراب یا یک عدد دستمال را چند می‌خرید؟ آدم چند عدد آدامس که برای بچه می‌خرد، چند می‌خرد؟ کتاب را با اینها مقایسه کنید. الان کتاب جزو لوازم نیست؛ جزو کالاهای لوکس و تشریفاتی است، جزو چیزهای خوبی است که اگر باشد، بهتر است. اگر هم نبود، آسمان به زمین نمی‌آید؛ باید از این حالت خارج بشود و جزو لوازم زندگی به حساب آید.

کتاب خریدن، باید یکی از معارج اصلی خانواده محسوب بشود. مردم باید بیش از خریدن بعضی از وسایل تزئیناتی و تجملاتی، مثل این لوسترها و میزهای گوناگون و مبل‌های مختلف و پرده‌ها و این قبیل چیزها، به کتاب اهمیت بدهند و اول، کتاب را بخرند. مثل نان و خوراکی و وسایل معیشتی لازمی که در خانه هست، کتاب هم باید از این قبیل باشد. خلاصه باید با کتاب انس پیدا کنند. اگر انس پیدا نکنند، جامعه ایرانی به آن هدف و آرزویی که دارد، که حق او هم هست، نخواهد رسید.

سیدعلی حسینی خاмене‌ای/من و کتاب
 انتشارات سوره مهر- صفحات ۸۱ و ۸۲

اوضاع دین در ایران بعد از لغو قرارداد تنباکو

بحمدالله دور مسلمانی در ایران از نو تجدید شد. کوکب سعادت ونیک‌بختی مسلمانان دیگرپاره‌ازبرج سعادت و اوج استقامت رخ نموده؛ مهر منیر اسلامی در آفاق ممالک محروسه ایران دوباره به تابش آمده؛ عموم مردم را شوق و رغبت به اسلامیت هر چه بود یک به چندین بیفزود. در ماه مبارک رمضان همین سال که مسبوق بدان وقوئع گذشته بود، علائیه و برملا، روزه‌خوری در میان مردم نبوده؛ سهل است که از آن رغبت و میلی که عموم مردمان را بالطبع به وظایف مسلمانی و مراسم دینداری دست داده و از آن شوق و نشاطی که مسلمانان را به طاعت و عبادت روی آورده و کثرت جمعیت و ازدحام مسلمانان در مساجد و مجامع و رواج کار و بازار ارباب محراب و منبر به طوری جلوه نمود که حتی اینکه جماعت وعاط از فرط شگفتی نتوانستند خودداری کنند؛ از مشاهده این وضع و حال نوظهور مسلمانان، مکرر در منابر به لسان آورده اظهار تعجب و شگفتی‌ها کردند. مطلب از بس تلاقی کرد، در نظرها طرفه می‌کرد، مکاتیب و مراسلات ایران این معنا را به شروح و تفصیلی در سبایر اقطار نشر دادند. جلالت شان و شرافت عنوان علمی شریعت نزد ایرانیان و اسلامیان که جای خود داشت، بر تمام هالی و ادیان عالم ظاهر و آشکار شد. جمعی از ایرانیان که در بلاد خارجه سکنی دارند، عریضه تشکر آمیزی درباره این تغییر وضع و حال ایران به حضور مبارک حضرت مستطاب رئیس علمای شریعت آقای حجت‌الاسلام – متع‌الله المسلمین بطول بقاءه- معروض داشته و صورت آن عریضه را به طبع درآورده و برای پیشرفت مقاصد خودشان همه‌جا منتشر کردند.

حسن اصفهانی کربلایی / تاریخ‌دخانیه
 نشر الهادی- صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸

بحرین اهمیت ندارد چون مروراید ندارد

محمدرضا شاه روز پنجم شهریور ۱۳۴۵ به کالر هولینگورث، خبرنگار روزنامه گاردین، گفت: «با توجه به اینکه نفت دارد به پایان می‌رسد و مروراید به پایان رسیده است، بحرین از نظر ما اهمیتی ندارد!» هویدا نخست‌وزیر وقت هم در این‌باره گفت: «به هیچ کس مربوط نیست؛ دختر خودمان بود، به هر کس می‌خواستیم شوهرش دادیم.» ملی‌گرایان هم هیچ‌گاه به‌طور جدی به مخالفت با محمدرضا شاه نپرداختند و عمده اختلافات آنها در حوزه مسائل جزئی محدود می‌شد. به‌طور مثال، زمانی که شاه جزیره بسپار مهم بحرین را در یک معامله نایخردانه از دست داد و منجر به جدایی همیشگی استان چهاردهم از ایران شد، به جز تعدادی از ملی‌گرایان، دیگر اعضای این جریان سکوت کردند و در مقابل این خبیث‌بزرگ محمدرضا شاه، لب به اعتراض نگشودند.

هویت جعلی/ مؤسسه حق‌پژوهی

صفحات ۵۴ و ۵۵

درباره سلام
 از آنجا که «سلام» از اسمای حسنامی حضرت محبوب جل جلاله است، بسیار لذت‌بخش است که ۲ انسان موحد و معتقد به آیین واحد، در آغازین برخوردشان با یکدیگر نام محبوب حقیقی‌شان را که موجب انبساط روحی و آرامش قلبی است بر زبان جاری کنند، چرا که هر عاشقی از شنیدن نام معشوق خود، دلش زبرورو می‌شود و به وجد می‌آید. نیز از قول مجنون گفته شد:

که دارد نسبتی با نام لیلی

(به شب تار در زبان عربی «لیل» گفته می‌شود)

ج. صالحان/ کیمیای وصل

صفحه ۶۴

حضرت امیر المومنین^ع:

خودشاولودانت را گرمی بدار، چون آنها پال تو هستند که توسط آنها پرواز می‌کنی و ریشه تو هستند که به آن برمی‌گردی و دست تو هستند که به واسطه او دفاع می‌کنی.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
 مدیر عامل: رضا شکیبایی
 سردبیر: سید عابدین نورالدینی



مهرداد احمدی

نقد سینمای پس از انقلاب اسلامی در ایران، اگرچه در آغاز بیشتر واکنشی به دگرگونی‌های سیاسی و فرهنگی جامعه بود اما به‌تدریج صورت‌بندی‌های نظری و گفتمانی یافت که هر یک کوشیدند میان سینما، ایدئولوژی، دین، ملت و فرهنگ پیوندی مفهومی و تاریخی برقرار کنند. آنچه در این میان برجسته است، تنوع گفتمان‌های نقد است که گاه در پی تقویت گفتسمان انقلاب و بازنمایی آرمان‌های آن در سینما بوده‌اند و گاه در موضع انتقادی نسبت به ساختار رسمی، نهادهای دولتی یا حتی روایت غالب از «سینمای انقلاب» قرار گرفته‌اند. این جریان‌ها، برخلاف تلقی رایج، نه‌تنها حاصل اراده دولت یا سیاست‌گذاری‌های ارشاد نیستند، بلکه در میدان پیچیده‌ای از رقابت‌های گفتمانی، تضادهای فرهنگی و جدال‌های ایدئولوژیک شکل گرفته‌اند. نقد سینمای پس از انقلاب را نمی‌توان با الگوی خطی یا تقلیل‌گرایانه‌ای چون «نقد حکومتی» در برابر «نقد روشنفکری» توضیح داد، بلکه باید آن را در نسبت با ۲ محور عمده فهمید: نخست، دگردیسی مفهوم «هنر متعهد» و دوم، نزاع بر سر تعریف «امر ملی – اسلامی» در ساحت زیبایی‌شناسی.

در سال‌های نخست پس از انقلاب، نقد سینمایی بیش از آنکه به تحلیل فرم یا ساختارهای سینمایی متکی باشد، در خدمت تعریف و تثبیت مرزهای فرهنگی انقلاب قرار گرفت. مجلاتی چون «سوره» و «ماهانمه فیلم» هر کدام به نحوی در این تقابل شکل گرفتند؛ یکی کوشید با تکیه بر میراث فکری متفکرانی چون آوینی، صورت‌بندی تازه‌ای از هنر دینی و انقلابی ارائه دهد و دیگری با تداوم سنت نقد سینمای مدرن، گفتمانی شیهروشنفکری و تکنیک‌محور را بازتولید کرد. در این میان، چهره‌ای چون سیدمرتضی آوینی، نه‌فقط به عنوان یک مستندساز، بلکه به‌مثابه نظریه‌پرداز هنر انقلاب، تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشت. آوینی با تکیه بر تفکر عرفانی – شیعی، نقد سینما را به ساحت پرشش از «حقیقت» کشاند و از هنر به‌مثابه «میدان ظهور» یاد کرد. او در برابر تلقی‌های تکنیکی و

تجربی از سینما، بر «سینمای معنوی» تأکید گذاشت که نه در ساختار ژانر، بلکه در نسبت با زمان قدسی و تجربه شهادت معنا می‌یابد. این نگرش، نقد را از سطح توصیف به سطح تأمل و جودی ارتقا داد و کوشید سینما را در افق تاریخی انقلاب اسلامی بازفهم کند. در تقابل با این نگاه، جریان نقد سینمای روشنفکری که از دهه ۶۰

و در نشریاتی چون «فیلم» و بعدها «فیلم‌نگار» و «هفت» تثبیت شد، بر تحلیل ساختار روایت، بازیگری، تکنیک و کارگردانی تمرکز کرد و نقد را از حیث گفتمانی خنثی ساخت. این جریان اغلب با نگاهی تحسین‌آمیز به سینمای غرب، بویژه اروپا و آمریکای لاتین و با الگوبرداری از منتقدانی چون آندره بازن، تروفو و بعدها دیوید بوردول، کوشید سینما را در قالب زبان جهانی و مستقل از زمینه‌های سیاسی و ایدئولوژیک تحلیل کند. نقدهای این طیف کمتر به امکان‌های گفتمانی سینما می‌اندیشید. در این میان، چهره‌هایی چون هوشنگ گلمکانی، احمد طالبی‌نژاد و مجید اسلامی نقش محوری داشتند، اگرچه میان آنها نیز درک‌های متفاوتی از نسبت نقد با سیاست وجود داشت. برخی با نوعی مرزبندی خاموش، تلاش کردند نقد را از «ایدئولوژی» دور نگه دارند و آن را به «فهم حرفه‌ای از سینما» محدود کنند. این رویکرد، با وجود تداوم و مخاطب پرشمار، اغلب دچار فروبستگی نظری و بی‌تفاوتی اجتماعی شد و از تولید ایده‌های تازه در باب سینما بازماند. از دهه ۷۰، واکنش به هر ۲ گفتمان پیش‌گفته، نوعی نقد فرهنگی – اجتماعی از دل فضای دانشگاهی و روزنامه‌نگاری شکل گرفت که بیش از آنکه بر خود سینما تمرکز کند، بر گفتمان‌ها، طبقات اجتماعی و مناسبات قدرتی متمرکز شد که در پس فیلم‌ها عمل می‌کردند. این رویکرد که متأثر از نظریه‌های مطالعات فرهنگی، فوکو، گرامشی و بارت بود، با ترجمه‌ها و مقالاتی در مجلاتی چون «راغنون»، «نگاه نو» و «فرهنگ امروز» پا گرفت و سپس در نقدهای پراکنده برخی نویسندگان همچون مازیار اسلامی، عمار افروغ، محمدرضا زائری و حتی در اواخر در نوشته‌های محمدحسین جعفریان و مسعود فراستی نیز پژواک یافت. این جریان، سینما را بخشی از سازوکار بازتولید فرهنگ عمومی، ایدئولوژی پنهان و کنترل نمادین جامعه می‌دانست. منتقد در این تلقی، نه‌فقط داور زیبایی‌شناسی، بلکه مفسر نشانه‌ها، رمزگان‌های طبقاتی و حاملان گفتمان قدرت است. با این رویکرد، نقدهایی شکل گرفتند که به‌جای ستایش یا سرزنش فرم، از «تخیلات طبقه متوسط»، «زبان نوکیسگان فرهنگی»، یا «بازنمایی جنسیت در سینمای ایران» سخن گفتند. این سبک از نقد، هرچند گاه در ژست‌های آکادمیک غرق می‌شد و از عاملیت اجتماعی فاصله می‌گرفت اما توانست لایه‌هایی از سینمای ایران را واکاوی کند که پیش‌تر به چشم نیامده بود. در همین دوران، نقدهای موسوم به «نقد انقلابی» نیز بازتعریف شدند. اگر پیش‌تر این نقدها در نسبت با آوینی و سینمای مستند جنگ شکل می‌گرفتند، اکنون چهره‌هایی چون سعید مستغاثی، مسعود فراستی و بعدها مسعود نجفی کوشیدند از منظر ارزشی – سیاسی، نسبت سینما با انقلاب، دشمن، هالیوود و فرهنگ غرب را بازخوانی کنند. این جریان که در رسانه‌هایی چون «رجانیوز»، «سوره سینما» و «هفت» به برنام‌هایی نظیر «هفت» با اجرای فراستی نمود یافت، بر این باور بود که سینمای ایران دچار نوعی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
 روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | نمابر: ۶۶۴۱۳۷۹۲
 پست الکترونیک: vatanemrooz.ir | ایمیل: info@vatanemrooz.ir
 چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

تحلیلی بر جریان‌ها، چهره‌ها و مبانی نقد سینمایی در ایران پس از انقلاب

جریان‌شناسی نقد سینما

خودباختگی نسبت به غرب است و ناتوان از بازنمایی هویت اسلامی – ایرانی است. آنها بر تقابل سینمای دینی/ سینمای لیبرال، سینمای ملی/ سینمای جشنواره‌ای و سینمای مقاومت/ سینمای تجددگرا تأکید داشتند. این نقد، اگرچه در بدنه نهادهای فرهنگی انقلاب مورد حمایت قرار گرفت اما اغلب فاقد مبانی نظری مستحکم بود و به داورۃ‌های زود هنگام و گزاره‌های ارزشی فروکاسته می‌شد. مسعود فراستی به‌رغم زبان تند و قضاوت‌محورش، گاه به تحلیل‌های فرمالیستی دقیق نیز نزدیک می‌شد اما عموما نقد را به میدان سلیقه و سستی‌های ایدئولوژیک فرو می‌کاست و کمتر مجال اندیشه را فراهم می‌کرد. در دهه اخیر نقدهای فلسفی‌تری نیز وارد میدان شده‌اند که تلاش می‌کنند از مرزهای نقد فرمال، فرهنگی و ارزشی مدرن مانند پدیدارشناسی، زیبایی‌شناسی انتقادی و اگزیستانسیالیسم تحلیل کنند. این نقدها که گاه در مقالات پراکنده دانشگاهی و گاه در ترجمه‌های آثار کسانی چون ژاک رانسییر، ژیزک، دلوز و آدرنو نمود یافته‌اند، به فیلم نه فقط به عنوان رسانه یا اثر فرهنگی، بلکه به‌مثابه «رخداد تفکر» می‌نگرند. در این رویکرد، فیلم نه ابزاری برای انتقال پیام، نه ساختاری برای لذت زیبایی‌شناختی، بلکه صحنه‌ای برای انکشاف حقیقت یا بروز پرسش‌های متافیزیکی است. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در مقالات پراکنده‌ای از مازیار اسلامی، احسان شریعتی، یا برخی نوشته‌های یوسف اباذری دید که کوشش‌دهاند سینمای ایران را در پرتو مساله‌هایی چون «زمان»، «موقعیت امر سیاسی»، یا «زوال سوژه مدرن» بازفهم کنند. این نقدها، به‌رغم دشواری زبان و فهم دشوارشان برای مخاطب عمومی، توانسته‌اند جایگاهی خلاقانه برای پرسش‌گری از سینما خلق و از کلیشه‌های رایج نقد عبور کنند. با این حال، آنچه نقد سینمای ایران را پس از ۴ دهه دچار چالش کرده، نه کمبود جریان‌های نظری، بلکه نبود دیالوگ میان این جریان‌هاست. هر کدام در جزیره‌ای مستقل، با زبان و داورۃ‌های خاص خود، به تولید معنا مشغولند و میان‌شان کمترین گفت‌وگوی گفتمانی شکل نگرفته است. نقد روشنفکری با بی‌اعتنایی به انقلاب، خود را در پناه زیبایی‌شناسی پنهان کرده؛ نقد ارزشی با تمسک به مبانی مبهم اخلاقی، نقد را به موعظه تبدیل کرده؛ نقد فرهنگی با ژست‌های انتقادی، گاه در دام تکرار واژگان وارداتی افتاده و نقد فلسفی، از مخاطب عمومی گسسته شده است. تنها در صورتی که این جریان‌ها در سطحی رادیکال با یکدیگر وارد دیالوگ شوند، می‌توان به امکان شکل‌گیری نقدی ملی، بومی و در عین حال تفکربرانگیز امید بست؛ نقدی که نه مرید سینما باشد، نه خصم آن؛ نه ابزار ایدئولوژی باشد، نه بازیچه آکادمی؛ بلکه صدای فرهنگ ایران در نبرد با ابتذال جهانی و ناآگاهی داخلی باشد. برای تحقق چنین امکانی، باید بار دیگر از خود پرسیم: نقد، برای ما، در این زمانه، چه معنایی دارد؟ و آیا هنوز می‌توان از «نقد» به‌مثابه «کنش فرهنگی» سخن گفت؟ شاید پاسخ، در بازاندیشی سنت‌هایی باشد که هر کدام در سایه‌روشن تاریخ جمهوری اسلامی، به شکلی ناقص اما واقعی پدید آمده‌اند. اما پرسش از امکان نقد در زمانه‌ای که رسانه‌ها به‌تمامی در



خدمت سرعت، تأثیرگذاری سطحی و الگوریتم‌های مصرفی قرار گرفته‌اند، پرسشی حیاتی‌تر از صرفا استمرار سنت‌های پیشین است. آیا در عصری که شبکه‌های اجتماعی تعیین‌کننده ذائقه فرهنگی شده‌اند، نقد می‌تواند همچنان کنشی میانجی باشد یا باید جای خود را به نظرای لحظه‌ای، رتبه‌بندی‌های ستاره‌ای و تحلیل‌های تقلیل‌گرا از «ترند»ها بدهد؟ این مساله زمانی حادتر می‌شود که بدانیم حتی جریان‌های نظری نقد سینما در ایران نیز اغلب در حاشیه دانشگاه یا نهادهای فرهنگی باقی مانده‌اند و امکان اثرگذاری بر گفتمان عمومی را از دست داده‌اند. از سوی دیگر، نظام تولید سینمای ایران نیز دستخوش نوعی زوال ژانری و گسست در مخاطب شده است، به نحوی که دیگر نمی‌توان با اطمینان از «مخاطب ملی» سخن گفت. در چنین وضعیتی، نقد نه‌تنها باید از خود بپرسد که در پی چیست، بلکه باید نسبت خود را با مخاطبی بازتعریف کند که نه در سالن سینما، بلکه در زیست‌جهان مجازی و عادت‌های فرهنگی پراکنده و متناقض شکل گرفته است.

از این رو، نقدی که بخواهد در آینده همچنان معنای فرهنگی داشته باشد، باید ۳ ویژگی بنیادین داشته باشد: نخست، آگاهی تاریخی نسبت به وضعیت اجتماعی – فرهنگی ایران معاصر، دوم، قدرت عبور از دوگانه‌های کاذب (مثل دولتی/ روشنفکری یا سنتی/ مدرن) و سوم، توانایی خلق زبان تازه‌ای برای بیان آن چیزی که در پس تصاویر و گفتارهای سینمایی پنهان شده است. این زبان، نه لزوما فنی و نظری، بلکه باید درگیر با واقعیت اجتماعی، زیباشناسی زندگی ایرانی و دغدغه‌های نسل‌های در حال ظهور باشد. امروز دیگر نمی‌توان به صرف استناد به منابع نظری غربی، اعتبار یک نقد را تضمین کرد؛ همان‌گونه که توسل به «ارزش‌های بومی» بدون بازاندیشی در باب سنت، صرفا به بازتولید شعار می‌انجامد. آنچه نیاز است، آفرینش نقدی است که به‌راستی درگیر مساله ایران باشد: نقدی که نه ترجمه‌گر محض باشد، نه خط‌دهنده ایدئولوژیک؛ بلکه محملی برای گفت‌وگو درباره امکان زندگی، اخلاق، عدالت و زیبایی در زمانه ما باشد. چنین نقدی بیش از هر چیز باید نگاهی رادیکال به مقوله فرم داشته باشد، چراکه فرم نه‌تنها ساختار هنری یک اثر، بلکه صورت‌بندی اجتماعی آن است. اگر فیلمی با زبانی فرسوده، شخصیت‌هایی تخت و روایت‌هایی تکراری ساخته شده، این نشانه‌ای از بحران در تخیل اجتماعی است. بنابراین، نقد باید به جای آنکه صرفا به محتوا و پیام فیلم‌ها بسنده کند، در سطح فرم، اقتصاد نمادین و حتی شیوه‌های دریافت مخاطب مداخله کند. به بیان دیگر، نقد به‌مثابه تفکر باید به نقد تولید معنا و لذت در ساختار سینمای ایران تبدیل شود. این مهم بدون بازسازی پیوند میان نقد و زیست واقعی جامعه ممکن نیست. نقد نمی‌تواند صرفا به سالن‌های جشنواره و صفحه‌های تخصصی محدود شود، بلکه باید وارد میدان عمومی، کلاس درس، رسانه‌های نوین و حتی مناسبات زیست روزمره شود. تنها در این صورت است که نقد، دیگر نه به عنوان تزئین فرهنگی سینما، بلکه به‌مثابه امکان سیاسی – فرهنگی اندیشیدن به ایران معنا خواهد یافت.

در نهایت آنچه نقد سینمایی پس از انقلاب را به یک ایده فرهنگی قابل متعل تبدیل می‌کند، همانا تلاش بی‌وقفه آن برای معنا دادن به جهانی است که خود دستخوش تابلطم است. در دل همین الگو که کنش اجتماعی اخلاقی،مدارانه‌ای از زن ارائه و زن را همزمان همسر و البته هم‌تراز با مرد در ساخت تمدن ترسیم می‌کرد، مظلومانه به قتل رسید. دکتر زهرا میرزایی از جمله همش زنان فهیم و مبتکری بود که در کنار مادری کوشش داشت نظام هنجاری مورد نظر اسلام را بدرستی بفهمد و به دقت تبیین کند. علاوه بر مظلومیت او، روایت‌های مغشوش و انحرافی درباره چرایی و نحوه از دنیا رفتنش، کام خانواده و دوستانش را تلخ کرد. رسانه به اندازه سهم و نقش خود در پی مقابله با کژی‌هاست. فراتر از این باید مجموعه اکوسیستم رسانه‌ای کشور بویژه در حوزه رسانه‌های اجتماعی قانونمند شود تا چنین فداکارانی که حتی جان خود را به دلیل اعتبار ایمانی‌شان از دست می‌دهند، دچار ترور شخصیتی نشوند.

اقتصادی است که طرح و نقشی را می‌سازد و پیش می‌برد. ثانیاً خلاف آنچه کمپین جدید جمهوری‌خواهان تبلیغ و ترسیم می‌کند، به تعبیر رهبر انقلاب، بنای خلقت بر زوجیت بوده است و نقش متفاوتی که زن و مرد در خانواده پذیرفته‌اند، به دلیل برتری مرد بر زن نیست. ثالثاً خلاف آنچه اکوسیستم رسانه‌ای جدید جمهوری‌خواهان تبلیغ می‌کند، مردها تمدن را نساخته‌اند، بلکه این مرد و زن در کنار هم بوده‌اند که رویدادهای اثرگذار اجتماعی را رقم زدند: «در کشور قطعا جمعیت زیادی از بانوان، در مراتب علمی، فکری، نوآوری، ابتکار، اجتهاد درخشانده‌اند؛ یعنی واقعا کار شده. زن ایرانی توانست از هویت کشور، فرهنگ کشور صیانت کند؛ توانست از سنت‌های تاریخی و اصل کشور صیانت کند؛ با متانت خودش، با حیای خودش، با عفتی که به خرج داد. در دانشگاه وارد شد، در فعالیت‌های سیاسی وارد شد، در فعالیت‌های بین‌المللی وارد شد اما فاسد نشد؛ [این] خیلی مهم است».

کلیشه جدید جمهوری‌خواهان برای زن آمریکایی،

کلیت اقتصاد. موضوع درخور توجه درباره این کمپین این است که افکار عمومی جهانیان به دلیل پیشرفت‌های فناوریانه و البته میل ته‌اجمی ایالات متحده به تحمیل فرهنگی هنجار خود نیز منتظر چنین وضعیتی است. هیچ‌کدام از امواج و مراحل فمینیسم نتوانسته آن رضایتمندی و شادمانی مورد انتظار وعده داده شده را برای زنان فراهم آورد و ادعای برابری زن و مرد در عمل حتی به پارلمان‌های کشورهای که مرتبا در فهرست احترام‌گذارترین‌ها به آزادی و امنیت زنان در رتبه‌های نخستند، نرسیده است. در نتیجه این آن می‌رود چنین چرخشی که شاید بتوان از آن به عنوان وجه زبانه ترامپیسیم یاد کرد، بزودی به باقی نقاط جهان از جمله ایران برسد.

۲۷ آذر سال گذشته، رهبر انقلاب در دیدار جمعی از بانوان نکاتی را گفتند که به بهانه این بررسی قابل طرح است. اولاً از نظر آیت‌الله خاмене‌ای، هیچ طرح نظری و اندیشه فلسفی پشت طراحی‌ها و بیان‌های غربی درباره زن وجود ندارد، بلکه این انگیزه سیاسی و منفعت

ادامه از صفحه اول

شکلی از تجسر مدرن، زینت داده شده با انگار‌های شبه‌علمی که دائماً در یادکست‌ها یا اپلیکیشن‌های تناسب اندام تبلیغ و ترویج می‌شود. مهم‌ترین نکته در رشد کمی و کیفی درگاه‌های جدید رسانه‌ای راستگرایی جدید این است که جامعه آمریکا نسبت به برخی رفتارها مانند آموزش جنسی به کودکان یا تسامح در برخی اشکال تغییر جنسیتی سرخورده شده و صرف نظر از اهداف سیاسی پشت کمپین جدید و مبتنی بر نگاه خوشبینانه به زندگی مادران و مادربزرگ‌ها در گذشته‌ای نه چندان دور، نگاه جدید را می‌پسندد، بویژه آنکه نگاه جدید، زیبایی، آراستگی، جذابیت و تنانگی زن را به رسمیت می‌شناسد، هر چند به آن هویتی وابسته می‌دهد. به تعبیر گویاتر، زن در کمپین و نگاه جدید، به هویت فطری خود نزدیک می‌شود اما برای مرد و البته نه برای



نگاه